

فروغ نور

چون امام حسن مجتبی علیه السلام پا بر پهنه عالم خاکی نهاد، خانه حضرت فاطمه علیها السلام در انتظار گام‌های نازنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم لحظه شماری می کرد. گویی تا آمدن آن وجود مبارک، حیرانی عظمت و جلال تولد آن مولود مبارک، به آرامش و سکون نمی رسید. اسماء، خادمه بزرگوار خانه وحی می گوید: چون به مبارکی تولد نور، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به منزل فاطمه علیها السلام آمد، فرمودند: ای اسماء! فرزندم را بیاور. من آن نوزاد پر نور و بهجت را چون گلی نو شکفته در میان پارچه‌ای زرد رنگ نهاده، نزد آن حضرت بردم. هنگامی که نگاه پیامبر بدان غنچه تازه رسیده افتاد، پارچه را به دور افکند و فرمودند: نگفتم نوزاد را در پارچه زرد نپچید؟ آن گاه پارچه‌ای سفید به او پچانیده، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه تلاوت فرمود. پس از گذشت هفت روز، امام را در پارچه‌ای از حریر بهشتی که جبرئیل برای پیامبر هدیه آورده بود، پچیدند و او را «حسن» نامیدند.

شمایل آن حضرت

آن چنان که مورخان گفته‌اند: امام حسن مجتبی علیه السلام در صورت و سیرت و مجد و بزرگواری شبیه‌تر از همه مردمان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود. ایشان آینه تمام نمای سیمای اخلاقی و سیره عملی جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود. مردم سیمای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در سبط اکبرش حسن مجتبی علیه السلام می دیدند. او رخساره‌ای سفید آمیخته به سرخی، چشمانی سیاه، گونه‌ای هموار، محاسنی انبوه، گیسوانی پرپشت، اندامی متناسب (نه چندان بلند و نه چندان کوتاه)، شانه‌ای عریض، سیمائی نمکین و چهره‌ای در شمار زیباترین چهره‌ها داشت.

در دامن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امام حسن علیه السلام علاقه بسیار داشتند و درباره ایشان می فرمودند: «بار الها، من او را دوست دارم پس تو هم او را دوست بدار و دوست بدار هر کس که او را دوست می دارد.» علاقه پیامبر به امام حسن علیه السلام به قدری بود که گاه ایشان را به منبر می بردند و در همان حال برای مردم سخن می گفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با عنایت خاصی اصول و فروع دین را به او می آموخت و به تربیت ایشان اهتمام داشت. این شیوه تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باعث شد که روح بلند و پاک او چونان آینه‌ای صاف و شفاف، افکار و رفتار پیامبر را در خود منعکس کند.

بازی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

بازی با فرزندان در سیره اولیای الهی، برای پیروان ایشان، هم درس فرزندداری است و هم مصداق بارز محبت و عطف با آنان. البته آن جا که این رابطه میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و امام حسن و امام حسین علیهما السلام باشد، عطر و بویی خدایی دارد. امام حسن مجتبی علیه السلام دوران کودکی خویش را غرق در دریای محبت و مهربانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذراند. روزی در حال نماز امام مجتبی علیه السلام به همراه امام حسین علیه السلام بر پشت آن حضرت سوار شدند. چون آن حضرت سر از سجده برداشت، ایشان را به آرامی گرفت و وقتی دوباره به سجده رفت، باز بر پشت او سوار شدند. وقتی از نماز فارغ شد، یکی را بر زانوی راست و دیگری را بر زانوی چپ نشانید و فرمودند: «هر کس مرا دوست می دارد، باید این دو نور دیده را نیز دوست بدارد.» نیز در روایتی دیگر آورده‌اند: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سوار می شدند و کودکانه طلب بازی می کردند و آن حضرت می فرمودند: «چه خوب مرکبی است مرکب شما».

اشتیاق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امام حسن علیه السلام را افزون بر مهر خویشاوندی، باید در فطرت پاک و بی آرایش و اصالت ذاتی آن نور پاک جست و جو کرد. مهر و محبت آن حضرت به این فرزند و برادر کوچک ترش تا حدی بود که همواره آنان را فرزندان خویش و خود را پدر ایشان معرفی می فرمود و بدین سان، والامقامی ایشان را به رخ مردمان می کشید و برتری آنان را گوشزد می نمود؛ چنان که در روایتی فرمودند: «فرزندان دختر هر کس به پدر خود منسوب می شوند، به غیر از فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدر ایشانم». و در روایتی دیگر وقتی به آن حضرت گفتند: شما به امام حسن علیه السلام توجه خاصی دارید، فرمودند: «این ریحانه من است».

یک عمر غربت

دوران شیرین زندگانی امام حسن علیه السلام هشت سال بیشتر به طول نینجامید. با رحلت جانگداز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و در پی آن شهادت مظلومانه مادر جوانش، نهال نوپای وجود آن حضرت نیز خزان گردید و طومار زیباترین و ماندگارترین لحظه های زندگی اش بسته شد. آغوش گرم و پر مهر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در این هشت سال، پناهگاه محکم آن حضرت و صدف گوهر پرور وجود مادر در همین مدت کوتاه، پرورشگاه امن و امان او بود. پس از مادر، دوره تلخ زجر و تنهایی و مشاهده غربت پدر آغاز گردید. آن حضرت پس از تحمل ۲۹ سال درد غریبی و تنهایی، شکافتن فرق نازنین امیرمؤمنان علیه السلام را به چشم دید. این مسئله، خود آغازی بود بر درد طاقت فرسای بی وفایی و جور یاران سنگدل در ماجرای خلافت و صلح آن حضرت با معاویه که چون تیری زهر آگین دل و جان نازنین اش را آزرده ساخت تا اینکه پس از عمری رنج و غربت، با زهر جفای همسر خویش شربت شهادت نوشید و از جور روزگار خلاصی یافت.

دو برادر؛ دو یار

فروتنی همراه با احترام، سیره اجتماعی مردان خداست که یکدیگر را برای رضایت الهی اکرام و احترام می کنند. سرّ این مطلب در آن است که غرض اصلی ایشان در روابط با یکدیگر، خشنودی پروردگار است، نه هواهای نفسانی و اغراض دنیوی. از همین رو، سن و سال در این میان نقشی ندارد. آنجا که پای رضای پروردگار کریم در میان است، بنده راستین، خود را در میانه نمی بیند و جز به کسب رضایت محبوب نمی اندیشد. از کریم اهل بیت، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت است که برادر کوچک تر خویش، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را چنان احترام و تکریم می فرمود که گویی امام حسین علیه السلام از او بزرگ تر است؛ چنان که ابن عباس می گوید: وقتی راز این مطلب را از آن حضرت پرسیدم، فرمودند: «هیبت حسین علیه السلام چون هیبت پدرم علی علیه السلام مرا گرفته است». نیز ابن عباس در خبری دیگر می گوید: «امام حسن علیه السلام در جمع یاران و دوستان، صفا و صمیمیتی خاص، و بر خوردی بی تکلف و خودمانی داشت، ولی چون حسین علیه السلام وارد می شد، آن حضرت رفتار خویش را تغییر می داد».

اکسیر محبت

مرکب سیر الی الله و بندگی عاشقانه و راستین، محبت «الله» و شیدایی به اوست و هر چه بوی دوست دهد، نزد جان و دل عابدان، گوارا و دوست داشتنی است؛ زیرا جلوه ای از جمال پروردگار در آن می بینند و مشام جان را با آن به عطر و بوی دوست معطر می کنند. محبت اولیای الهی به یکدیگر، مصداق کامل دوست داشتن در مسیر رضای خداست و از همین مایه است علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نور دیدگان خویش امام حسن و امام حسین علیهما السلام. در روایت است که آن حضرت به امام علی علیه السلام فرمودند: «ای علی! محبت این دو فرزند، محبت دیگران را برای من به فراموشی سپرد. همانا پروردگار مرا امر فرموده تا ایشان را و هر که ایشان را دوست می دارد، دوست بدارم». نیز در روایتی دیگر که آن حضرت دست دو فرزند خویش را در دست گرفت و فرمودند: «هر که این دو و پدر مادر ایشان را دوست بدارد، در بهشت هم درجه من خواهد بود».

در بیکران حُسن حَسَن

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که به کریم اهل بیت لقب یافت، عابدترین و زاهدترین مردمان زمان خویش بود. هنگام وضو رنگش زرد می شد و بدنش می لرزید و چون علت آن را جویا می شدند، می فرمودند: «کسی که می خواهد در برابر پروردگار عرش بایستد، حق دارد رنگ چهره اش را ببازد و بدنش به لرزه در آید». آنگاه که به مسجد می رسید، سر به سوی آسمان بلند می کرد و می فرمودند: «معبودا! میهمان تو در آستانه بارگاہت است. ای احسان کننده کریم! گناهکاری به درگاہت آمده؛ پس در برابر زیبایی های خویش، زشتی هایی را که در وجود من سراغ داری، عفو فرمای.»

چون یاد مرگ می فرمود یا به قبر و قیامت می اندیشید، می گریست و آنگاه که ملاقات خویش را با پروردگار یادآور می شد، ناله می زد و از هوش می رفت. هنگام نماز، اعضای بدنش می لرزید و هنگام یاد بهشت و دوزخ، مضطرب می گردید و از گرفتار شدن در جهنم به خدا پناه می برد. امام حسن علیه السلام حلمی فراوان و صبری حیرت انگیز داشت.

سیمای امام حسن علیه السلام در قرآن

در جریان مباحثه آمده است که وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم در دعوت سران ادیان دیگر به دین مبین اسلام، مسیحیان را دعوت نمود و آنان تکذیب کردند، قرار شد هر دو طرف با خانواده و فرزندان و خویشاوندان خود به خارج شهر بروند و هر کدام، لعنت خدا و عذاب الاهی را برای شخص دروغگو خواستار شوند. در جمع کوچکی که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مباحثه رفتند، امام حسن علیه السلام نیز دیده می شد.

هم چنین آیه تطهیر، از جمله آیات معروفی است که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و آنان را از هر گونه گناه پاک می داند. پس از نزول این آیه، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد که این آیه در شأن کیست؟ حضرت فرمودند: در شأن من، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام.

امام حسن علیه السلام و پدرشان

حضرت علی علیه السلام در همه امور، امام حسن علیه السلام را در کنار خود داشت. وصیت های آن حضرت به امام حسن علیه السلام معروف و مشهور است و در نهج البلاغه به تفصیل بیان شده است. در روایتی از سلیم بن قیس آمده است: من شاهد بودم آن زمانی را که امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام وصیت نمود و بر این وصیت تمام فرزندان خویش از جمله امام حسین علیه السلام، محمد حنفیه و رؤسای شیعه و اهل بیت خویش را گواه گرفت. سپس ودایع امامت، مانند کتاب و سلاح را به امام حسن علیه السلام داد و به وی فرمودند: «ای فرزندم! پیامبر گرامی به من دستور داد تا به تو وصیت کنم و سلاح و کتابم را به تو بدهم. نیز آن حضرت به من دستور داد به تو بگویم که هر گاه مرگت فرا رسید، آن ها را به برادرت حسین علیه السلام تحویل دهی و امامت را به وی بسپاری.»

نمونه هایی از فضائل و سیره فردی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ذکوات امام حسن مجتبی (علیه السلام)

حضرت مجتبی صلوات الله علیه در سن هفت سالگی در مجلس حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر می شد، آیات وحی را که تازه نازل شده بود یاد می گرفت و در خانه برای مادرش فاطمه (سلام الله علیها) می خواند، هر وقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داخل خانه می شد می دید که فاطمه زهرا آیات را می خواند. می فرمودند: چه کسی اینها را به تو یاد داد حال آنکه امروز نازل شده است؟ حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) جواب می داد: فرزندت حسن، روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خانه مخفی شد که ببیند حضرت مجتبی چطور آیات وحی را می خواند، حسن (علیه السلام) داخل شد، آیات وحی را یاد گرفته بود، ولی تا خواست بخواند مضطرب شد و نتوانست، مادرش از اضطراب وی تعجب کرد، حضرت مجتبی جواب داد:

ای مادر بیانم کوتاه آمد، زبانم بند شد، ظاهراً یک مرد بزرگواری مرا زیر نظر دارد و به من گوش می دهد. در این هنگام امیرالمؤمنین (علیه

السلام) از پس پرده خارج شد و فرزند عزیزش را بوسید و مورد تفقد قرار داد: «قال يا أمّاه قلّ بيّاني و كلّ لسانى لعلّ سيّدا يرعاني» ۱ حضرت مجتبی صلوات الله عليه از اول آشنا به آیات وحی و دارای ذکاوت خاصی بود.

حلم

یک نفر از اهل شام وارد مدینه شد، حضرت مجتبی (علیه السلام) را دید که بر مرکبی سوار است و چون تحت تأثیر تلقینات شوم بنی امیه قرار گرفته بود، شروع به ناسزا گفتن کرد، او تند تند اسائه ادب می کرد، امام (علیه السلام) هم چیزی نمی گفت. تا وقتی که مرد شامی آرام شد.

حضرت مجتبی که درد او را می دانست بر او سلام کرد و خندید و فرمودند: یا شیخ گمان می کنم غریب هستی، شاید امر بر تو مشتبّه شده است اگر بخواهی گذشت کنیم از تو گذشت می کنیم، اگر از ما چیزی بخواهی بتو می دهیم، اگر راهنمایی بخواهی راهنمائی می کنیم، اگر از ما مرکبی بخواهی برای تو مرکب می دهیم، اگر گرسنه باشی، سیرت می گردانیم اگر عریان باشی لباس می دهیم، اگر محتاج باشی بی نیازت می کنیم، و اگر حاجتی داشته باشی آنرا بر می آوریم و تا در مدینه هستی اگر در خانه ما میهمان باشی برای تو بهتر خواهد بود، چون منزل ما وسیع و امکانات ما بسیار و موقعیت ما گسترده است.

مرد شامی از شنیدن این سخنان به گریه افتاد، سپس گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه خدا در روی زمین هستی، خدا دانایتر است که رسالت خود را در کجا قرار بدهد، تو و پدرت مبعوضترین خلق در نزد من بودید ولی فعلاً محبوبترین خلق خدا در نزد من هستید: «ثم قال أشهدُ أنّك خلیفَةُ اللهِ فی أرضه، اللهُ اعلمُ حیث یجعلُ رسالته، کنت أنت و ابوک ابغضُ خلق اللهِ الیّ و الان أنت أحبُّ خلق اللهِ الیّ». سپس آن مرد وسائل خویش به خانه آن حضرت آورد و تا در مدینه بود میهمان آن حضرت بود و بر محبت اهل بیت (علیه السلام) معتقد شد. ۲

نگارنده گوید: معاویه و پیروان او درباره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و اهل بیت او، چنان تهمت‌هایی بستند و چنان ناروایها نسبت دادند که عقل متحیر است و توانست ناسزاگوئی به آن حضرت را رسمیت بدهد، امام مجتبی (علیه السلام) احساس کرده که این آدم ذاتاً بدجنس نیست ولی تحت تأثیر تبلیغات سوء قرار گرفته است، لذا با حلم و بردباری او را معالجه فرمود.

دریاد حق

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: پدرم از پدرش به من حدیث کرد که: حسن بن علی بن ابیطالب (علیهما السلام) از همه اهل زمان خود عابدتر بود، به زهد و بی اعتنائیش به دنیا و فضیلتش کسی نمی رسید، چون به حج می رفت، پیاده می رفت و گاهی پا برهنه می رفت. چون مرگ را یاد می کرد می گریست، و چون قبر را یاد می آورد گریه می کرد، وقتی بعث و قیامت را یاد می نمود اشک می ریخت، وقتی که گذشتن از صراط را یاد می آورد می گریست وقتی که در مقابل خدا قرار گرفتن را یاد می آورد فریاد می کشید و بیهوش می شد. چون به نماز می ایستاد مفاصلهای بدنش به حرکت در می آمد و چون بهشت و جهنم را یاد می کرد مانند انسان مار زده مضطرب می گشت، هر وقت به وقت خواندن قرآن به «یا ایها الذین آمنوا» می رسید، می گفت: لیبیک اللهم لیبیک.

در هیچ حالی او را ندیدند مگر آنکه خدا را ذکر می کرد. در سخن گفتن راستگوترین مردم و در بیان مطلب فصیحترین آنان بود. روزی به معاویه گفتند: ای کاش حسن بن علی ابیطالب را بگوئی به منبر برود و سخن بگوید، تا معلوم شود که سخن گفتن نمی تواند، معاویه از آن حضرت خواست تا منبر برود و سخن گوید، امام سلام الله علیه برخاست و به منبر تشریف برد، خدا را حمد کرد و ثنا گفت. آنگاه فرمودند: «یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی بن ابیطالب و ابن سیده النساء فاطمة بنت رسول الله (ص)، انا ابن خیر خلق الله، انا ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) انا ابن صاحب الفضائل، انا ابن صاحب المعجزات، و الدلائل، انا ابن امیرالمؤمنین، انا المدفوع عن حقّی، انا و اخی الحسین سیدا شباب اهل الجنة، انا ابن الرکن و المقام، انا ابن مکة و منی انا ابن المشعر و العرفات...» ۳ آن حضرت در مقابل خصم، همه کمالات و فضائل را به خودش اختصاص داد که یعنی: کسی به مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی رسد.

انفاق همه مال و نصف مال در راه خدا

حضرت مجتبی صلوات الله علیه در احسان و انفاق در راه خدا قدمی برداشت که منحصر به فرد و از فضائل اختصاصی اوست و آن اینکه: دوبار همه دارایی خویش و سه بار نصف مال خود را در راه خدا انفاق و احسان نمود این مطلب مورد تصدیق همه است، شیعه و اهل سنت آنرا در کتابهای خود نقل کرده‌اند، عبارت عربی روایت چنین است:

«خرج الحسن (علیه السلام) من ماله مرتین و قاسم لله ماله ثلاث مرّات حتّی انه کان یعطی نعلاً و یمسک نعلاً و یعطی خفاً و یمسک خفاً» یعنی: وقتی که نصف مال خود را در راه خدا می‌داد چنان دقت می‌کرد تا جائی که یک نعلین و چکمه را می‌داد و یک نعلین و چکمه را برای خود نگاه می‌داشت.

رجوع شود به بحار ج ۴۳ ص ۳۳۹ و ۳۵۷، مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۴ فصل مکارم اخلاق، تذکره سبط ابن جوزی ص ۱۱۲ حالات امام حسن (علیه السلام) صواعق المحرقة ابن حجر حالات امام حسن (علیه السلام)، فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۳۸. تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۷۳، نورالابصار شبلنجی ص ۱۰۸، این روایت از حضرت صادق صلوات الله علیه به نقل مناقب با این لفظ نقل شده است:

«قال الصادق (علیه السلام) ان الحسن بن علی علیهما السلام حجّ خمساً و عشرين حجّة ما شیاً و قاسم الله تعالی ماله مرتین و فی خبر قاسم ربه ثلاث مرّات و حجّ عشرين حجّة علی قدمیه».

عمل طاقت فرسا

از جمله فضائل حضرت مجتبی صلوات الله علیه آن است که: بیست و پنج بار پیاده به زیارت کعبه رفت با آنکه مرکبهای خوب با او برده می‌شد ولی بعلت «افضل الاعمال أحمزها» ۴ مسافت چهار صد و پنجاه کیلومتر راه را زیر اشعه سوزان آفتاب و روی سنگریزه‌های داغ، پیاده می‌پیمود تا رضایت خدا را بیشتر فراهم آورد.

و چون این کار تصنعی نمی‌تواند باشد، ایمان قوی و خلوص کامل لازم دارد، معاویه که می‌خواست برای خودنمایی کارهای خوب انجام دهد، نتوانست این کار را بکند و حسرت می‌کشید و می‌گفت: بر چیزی غمگین نیستم مگر به آنکه نتوانستم پیاده به حج روم ولی حسن بن علی (علیهما السلام) بیست و پنج بار پیاده به مکه رفت. ۵

جریان بیست و پنج بار به مکه رفتن را شیعه و اهل سنت در کتابهای خویش نقل کرده و فریقین آنرا مسلم دانسته‌اند، اینک به بعضی از تعبیرها اشاره می‌شود:

«قال الصادق (علیه السلام): ان الحسن بن علی علیهما السلام حجّ خمساً و عشرين حجّة ماشياً و قاسم الله ماله مرتین ۶.

در روایت عبدالله بن عبید بن عمیر آمده: «قال لقد حج الحسن بن علی خمساً و عشرين حجّة ما شیاً و ان النجائب لتقاد معه» ۷.

ناگفته نماند در مناقب و انوار البهیه و تاریخ الخلفاء و صواعق ابن حجر و اخبارالدول قرمانی ص ۱۰۶ چنانکه گفته شد بیست و پنج بار نقل شده، سبط ابن جوزی در تذکره ص ۱۷۸ و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار ص ۱۰۸ و ابن طلحه در مطالب السؤل ص ۶۷ بیست بار گفته‌اند.

خوف از محشر

حضرت رضا از پدران صلوات الله علیهم نقل می‌کند: چون رحلت امام حسن (علیه السلام) نزدیک شد، گریه کرد، گفتند: یا بن رسول الله آیا با آن منزلت که نسبت به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) داری گریه می‌کنی؟! با آنکه آن حضرت در تقرب تو نسبت به او، چیزها گفته است؟! بیست بار پیاده به حج رفته و سه بار هر چه داشته‌ای در راه خدا انفاق نموده‌ای حتی یک نعلین را؟! فرمودند: فقط برای دو چیز گریه می‌کنم: وحشت موقف قیامت و مفارقت دوستان «فقال انما أبکی لخصلتین: لهول المَطَّلَع و فراق الأحبّة» ۸

دانش و آگاهی از اسرار

امام حسن علیه‌السلام از آگاه‌ترین و دانشمندترین افراد زمان خود بود و آثار دانش، از کودکی در چهره مبارکش دیده می‌شد. علاقه‌مندی به علم آموزی، در کودکی او را بر آن می‌داشت که هر روز در مسجد حضور پیدا کند و سخنان وحی را به خاطر بسپارد و برای مادر بازگو کند. آورده‌اند که روزی دو نفر نزد ایشان آمدند. حضرت به یکی از آن دو نفر فرمودند: دیروز با فلان کس درباره فلان مطلب این چنین گفته‌ای؟ او با شگفتی به دوستش گفت: گویی او اسرار را می‌داند. سپس حضرت در بیان آگاهی از اسرار و دانش امام معصوم فرمودند: «ما امامان معصوم، هر چه در شب و روز اتفاق می‌افتد، می‌دانیم. خداوند بزرگ حلال و حرام و همه دانش‌ها را به پیامبر آموخت، آن گاه او کل دانش خود را به علی علیه‌السلام آموزش داد».

تواضع پیشوای دوم

در روایات آورده‌اند که امام حسن علیه‌السلام بر جمعی از فقرا عبور کرد که روی زمین نشسته و تگه‌های نانی در پیش روی خود گذاشته بودند و پس از آن می‌خوردند. چون آن حضرت را دیدند، تعارف کرده، گفتند: ای پسر رسول خدا، بفرما. امام پیاده شد و فرمودند: «به راستی که خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد» و سپس شروع کرد به خوردن غذای آنان و چون سیر شدند، آن‌ها را به مهمانی خود دعوت کرد و پس از پذیرایی و اطعام؛ بر تن آنان لباس پوشانید. سپس فرمودند: «فضیلت و برتری از آن آن‌هاست؛ زیرا آن‌ها به غیر از آن چه ما را بدان پذیرایی و اطعام کردند، چیزی نداشتند، ولی ما بیش از آن چه دادیم، باز هم داریم!»

حکومت و سیاست در سیره امام حسن (علیه السلام)

حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بعد از شهادت پدرش علی (علیه السلام) مدت شش ماه یا هفت ماه و هفت روز، کشور اسلامی را اداره کرد و از مردم بیعت گرفت؛ بیعت یک سنت عربی بود که در کارهای مهم مانند سلطنت و امارت اجراء می‌شد، زیردستان بویژه سرشناسان، بیعت و موافقت به امیر یا سلطان می‌دادند، و مخالفت بعد از بیعت عار و ننگ قومی بود، و مانند تخلف از امضای قطعی، جرم مسلم شمرده می‌شد، و در سیره ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در جایی که به اختیار و بدون اجبار انجام می‌یافت، اعتبار داشت، و حضرت مجتبی بعد از گرفتن بیعت از مردم که امامت و حکومتش بحسب ظاهر نیز رسمیت یافت، تمامی والیان و کارگزاران پدرش را از نظر حکومتی ابقاء نمود.

حضرت امام حسن (علیه السلام) هنگامی عهده دار امر خلافت اسلامی گردید، که مجتمع آن روز را گروهی آشفته و سست ایمان دنیاپرست و دغلكار تشکیل می‌داد، و تن آسایی، تجمل‌پرستی و دنیاطلبی، جای مجاهدت، پاکبازی، زهد و ساده زیستی را گرفته بود، و شعله فضیلت و تقوا رو به خاموشی می‌رفت. امام مجتبی (علیه السلام) بلافاصله برای نابود ساختن رژیم غیر اسلامی و ضد انسانی معاویه، همت گماشت و لشکری [کک کک] را که پدر بزرگوارش برای نبرد با رژیم شام آماده کرده بود، برای جنگ سازمان داد. اما این ارتش سست اراده و متفرق که اصلاً روحیه ی جنگی نداشت، هرگز شایسته ی ادای فریضه ی جهاد نبود. کارشکنی های خوارچ از سوی، و سستی و بی ارادگی گروه غارتگری که مطیع محض رؤسای قبایل خود بودند، از سوی دیگر ارتش حضرت امام حسن (علیه السلام) را از درون پوک و متلاشی ساخته بود.

امام به ناچار با چنان لشکر بی سامان و بی روحیه، از کوفه بیرون شد، و در اردوگاه نخيله اردو زد، حضرت، حکم کندی را با چهار هزار کس به مقابله ی لشکر معاویه فرستاد، ولی این فرمانده خیانت پیشه، با دریافت پانصد هزار درهم، به لشکر دشمن پیوست آنگاه ستون بعدی متشکل از چهار هزار لشکر بفرماندهی یک سردار مرادی از نوگسیل داد، اما کیسه های پول معاویه او را هم فریفت و تسلیم سپاه شیطان شد. در این جا امام پس از مطالعه ی کافی، پسر عموی پدرش عبیدالله ابن عباس را که در زمان علی (علیه السلام) والی یمن بود، و سپاهیان خونخوار معاویه دو فرزند خردسالش را در دامان مادر کشته بودند، با سپاهی گران به جنگ معاویه فرستاد، و از او برای پایداری در جنگ پیمان های محکم گرفت، عبیدالله با آن که قلبش مالامال از کین و عداوت معاویه بود هم در برابر یک میلیون درهم و وعده ی فرماندهی یکی از ولایات شام، شبانه به اردوگاه معاویه پیوست و لشکریان صبح هنگام خیمه ی فرماندهی را بدون فرمانده دیدند. این خیانت های پی در پی و تبلیغات ستون پنجم دشمن و نفاق افگنی های جاسوسان معاویه آن چنان اثرات سوء خود را ظاهر ساخت که

لشکریان امام حسن (علیه السلام) حاضر به جنگ نمی شدند که هیچ بلکه اردوگاه امام را بغارت گرفتند، و عبا و سجاده ی امام را بردند، و در آن گیرودار، در اثر حمله ی ناگهانی تروریست های معاویه ، آن امام زخمی شد، و از توطئه ی دادن آن حضرت به معاویه با خبر گردید. در چنین موقعیت خطرناک بود که نامه ی معاویه به امام حسن (علیه السلام) رسید، که فرماندهان قبایل و سران سپاهت همه به من تسلیم شده اند، و امام (علیه السلام) کاملاً از بی وفایی و نابکاری ارتش کوفه مطلع گردید، در این نامه معاویه از حضرت حسن مجتبی (علیه السلام) تقاضای صلح کرده بود. در چنین شرایطی که جان و هسته ی مقاومت در خطر نابودی است ، سیاست سالم و معقول اقتضا می کند که با امضای قرارداد صلح خود و آن عده از تربیت یافته گان خود را از خطر نابودی قطعی نجات داده و در انتظار روزی باشند که زمینه ی مناسب تر فراهم آید. اگر چنین شرایطی برای [حضرت علی (علیه السلام) هم پیش می آمد، صلح می کرد، و قوای نظامی علی الاکثر، از جنگ و مقاومت سرباز می زدند، چنان که حضرت وقتی که آن ها را به جنگ تحریص می کرد، می گفتند البقیه البقیه ، یعنی ما می خواهیم باقی بمانیم . اگر چنانچه این نیرو تن بذلت نمی دادند، شکست لشکر شام قطعی بود، زیرا آنان در صفین ضرب شست لشکر عراق را دیده بودند. وقتی که دوره ی ۲۵۰ساله ی امامت را بررسی نماییم ، طلایی ترین دوره همان چهار سال و نه ماه مدت خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و همین شش یا هفت ماه خلاف امام حسن (علیه السلام) که با همه ی کوتاهی و دردسرها و موانعی که از لازمه ی یک حکومت انقلابی است ، با اعمال روش های انسانی و عدالت مطلق ، و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه ، همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت ، در این دوره درخشیده و نمونه ی بوده است برای حکومت ها و نظام های اجتماعی بشر و درقرن های بعد همواره همچون خاطره های گرمی از آن دوره یاد می شده ، و دریغ آن روزگار خورده می شده ، و رژیم های زمان های بعد در مقایسه با آن دوره همیشه محکوم بوده است ، و امامان شیعه در راه زنده کردن چنین حکومتی به اشکال گوناگون تلاش می کرده اند.

در عین حال درس و تجربه ی آموزنده ای بود که می توانست وضع و حال یک انقلاب صددرصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت نیافته و به انحراف کشانده شده نشان دهد و از آن روز به بعد روش های دراز مدت و همراه با تربیت های دشوار و سخت گیرانه ی حزبی بر امامان بعدی تحمیل گردید.

پس از صلح امام حسن (علیه السلام) کارهای نیمه مخفی و برنامه هایی که هدفش ، تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در فرصت های مناسب بود، آغاز شد که با پایان یافتن زندگی شرارت آمیز معاویه زمینه ی فرار رسیدن چنین آرمانی فراهم بود.

همین بود که پس از حادثه ی صلح امام حسن (علیه السلام) اقدام بسیار مهمی که انجام گرفت ، گسترش اندیشه ی شیعی و سر و سامان دادن به جمع پیوسته و باور مندی بود که اکنون بر اثر سلطه ظالمانه ای خلفای اموی ، و فشاری که بر آنان وارد می آمد، می توانست از تحرک و دینامیسم بیشتری برخوردار باشد و همواره چنین است که اختناق و فشار بجای آن که عامل گسیختگی نیروهای منسجم و تحت فشار باشد، موجب هرچه پیوسته تر و راسخ تر و گسترده تر شدن آنان می شود.

جمع آوری نیروهای اصیل و مطمئن شیعی ، و حراست آنان از گزند توطئه های بی امان ضد شیعی دستگاه اموی و گسترش تفکر اصیل اسلامی ، در دایره ی محدود ولی پر عمق ، جذب نیروهای بالقوه و افزودن آنان به جمع شیعیان ، اقدام بموقع و مناسبی بود برای منفجر ساختن نظام جاهلی بنی امیه ، و جایگزین ساختن نظام صحیح اسلامی . استراتژی امام حسن (علیه السلام) و آخرین علتی که پذیرش صلح را برای آن حضرت اجتناب ناپذیر می ساخت ، همین بود.

گویا به همین جهت که مبارزه ی علنی کار به جایی نمی برد، پس از حادثه ی صلح ، وقتی جمعی از شیعیان بسر کردگی مسیب ابن نجبه و سلیمان ابن سرد خزاعی به مدینه که امام تازه از کوفه بدان جا باز گشته بود، و آن شهر را مجدداً پایگاه فکری و سیاسی خود قرار داده بود، نزد آن حضرت رفتند و پیشنهاد بازسازی قوای نظامی و تصرف کوفه و حمله به سپاه شام را مطرح کردند. امام آن دو نفر را از میان جمع برگزید و نزد خود به خلوت خواند، و با بیانی که از هیچ روی از کم و کیف آن اطلاعات در دست نیست ، آنان را به نادرستی این نقشه قانع ساخت ، و آنان هنگامی که نزد یاران و همسفران خود، بازگشتند به سخنان سربسته و کوتاه فهماندند که موضوع قیام نظامی منتفی است و باید به کوفه برگردند و به کار خود مشغول شوند.

با توجه به این نکته است که برخی از مؤرخین هوشیار معاصر عرب ، معتقد شده اند که نخستین سنگ بنای تشکیلات سیاسی شیعه ، در همان

روز و در همان مجلس نهاده شد که این دو چهره ی معروف ، با امام حسن (علیه السلام) دیدار و مذاکره کرده اند.

یکی از آن سخنان که امام در جمع دوستان خود مطرح کرده است ، این است : <آنگاه که مرا از دست داده باشید بسیار چیزها خواهید دید که تمنای مرگ کنید، بی عدالتی ، دشمنی ، انحصارطلبی ، سبک شمردن حق خدا و بیمناسکی بر جان و مال خود و... و هنگامی که چنین شود، باید خویشتن را بطور جمعی بوسیله ی حفظ کنید، و به پراکندگی دچار نشوید، مقاومت و نماز و تقیه را پیشه سازید، و بدانید که خداوند هر لحظه به رنگی درآوردن را از بندگانش مبعوض می دارد، از حق و اهل حق می گذرید، زیرا هر آن کس که دیگری را بجای ما انتخاب کند، دنیا را از دست خواهد داد، و گناه کار از این جهان رخت بر خواهد بست >. این سخن که آشکارا ترسیمی است از مهمترین نابسامانی های دوران اموی ، و فرمانی است دایر بر تشکل و [؛ سازمان گیری و هماهنگی ، در شمار جالب ترین اسناد مربوط به حزب شیعه است و همین طرح است که در دیدار امام حسن (علیه السلام) و دو نفر از زبده ترین شیعیان شکل عملی و عینی می یابد، بی گمان همه ی پیروان و شیعیان از این نقشه ی بسیار هوشمندانه ، مطلع نبوده اند، از اعتراض ها و ایرادهای هم که از سوی دوستان بر آن حضرت وارد می آمد، همین بود ولی پاسخی که کراراً به این مضمون :

<چه معلوم است شاید این برای شما آزمون باشد، و برای دشمن شما بهره ی زوال پذیری >. از آن حضرت شنیده می شد، اشارتی پنهان به همین سیاست پنهان و تدبیر داشت . در طول حکومت جبارانه ی معاویه ، با شرح دردآوری که مؤرخان ، از جفاها و ستم های او نسبت به شیعیان نوشته ، تا آن جا که لعن بر علی ابن ابیطالب (علیه السلام) چون سنتی رایج گشته بود، اما با آن ها رشد اندیشه ی شیعی و افزایش آنان رو به تزآید بود، و حجاز و عراق ، معروف ترین و نام آورترین چهره های شخصیت شیعی را در سینه ی خود جای داده بود که چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل و از حال یکدیگر مطلع بودند، حجر ابن عدی وقتی که شهید شد، در چندین نقطه از کشور، علیرغم اختناق شدید، اعتراض بلند می شود، و شخصیت معروفی در خراسان بدنبال اعتراض خشم آلودی از شدت اندوه جان می سپارد. نامه های فراوان از مردم کوفه برای امام حسین برای دعوت به قیام ، و پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) پیوستن ده ها هزار نفر به گروه انتقام گیران تحت عنوان توابین ، و یا در سلک سپاه ابراهیم و مختار و شورش برضد حکومت اموی ، این گرایش ها و پیوندها و حرکت ها، جز در سایه ی یک فعالیت حساب شده و تشکیلاتی از سوی گروه شیعیان متحد و یک دل و یک جهت ، ممکن و معقول نیست ؛ زیرا دستگاه مسلط اموی به وسیله ی صدها قاضی و قاری و خطیب و والی اداره می شد، و با تبلیغات حساب شده و فعالیت های سری دیگری که از طرف یک جمع پیوسته و یک جهت و وابسته و جهت می یافت .

فرماندار مدینه در اثر گزارشی که از فعالیت های امام بدست آورده بود، به معاویه نوشت : اما بعد عمر ابن عثمان گزارش داد که مردانی از عراق و کسانی از سرشناس حجاز، نزد حسین رفت و آمد می کنند و گمان قیام او هست ، من در این باره تفحص کردم و خبر یافتم که حسین قصد برافراشتن پرچم مخالفت دارد، نظر و فرمان خود را بنویس .

<گروه شیعه پیوسته مشغول بودند به جمع آوری سلاح و تهیه ی آمادگی های جنگی و دعوت پنهانی مردم - اعم از شیعه و غیر شیعه - برای خونخواهی حسین (علیه السلام) پس گروه از پی گروه بدعوت آنان پاسخ می دادند و به آنان می پیوستند و کار بدین شیوه بود تا یزید بمرد >.

از مجموع مطالعات تاریخی بدست می آید که حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) زمینه ی جنگ رویاروی علیه حاکمیت نامشروع و استبدادی معاویه ، برایش میسر نبود، اما در چارچوب یک فعالیت سیاسی و در راستای اهداف بلند مدت حکومت اسلامی ، اساس یک مبارزه ی پنهانی را پی ریزی کرد و شیعه را بصورت یک جمع متشکل و هدفدار برای یک مبارزه ی مکتبی دوامدار حفظ کرد و به نسل های بعدی سپرد.

دو رویه یک رسالت

مهم ترین هدف امام حسن علیه السلام آن بود که پرده از چهره طاغوتیان زمان خویش بردارد و آنان را آن طور که بودند، بشناساند، تا از عملی شدن نقشه هایی که برای از بین بردن رسالت جدش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کشیده بودند، جلوگیری کند. از برکت این تدبیر امام حسن

علیه‌السلام بود که برادرش سیدالشهدا علیه‌السلام آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت‌بخش خردمندان بود، به وجود آورد. این دو برادر، دو رویه یک رسالت بودند که وظیفه و کار هر یک در جای خود و در اوضاع و احوال خاص خود، از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خودگذشتگی، درست معادل دیگری بود. حسن علیه‌السلام از بذل جان خود دریغ نداشت، و حسین علیه‌السلام در راه خدا جانبا‌زتر از حسن علیه‌السلام بود؛ چیزی که هست، حسن علیه‌السلام جان خود را در یک جهاد خاموش فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، حادثه کربلا واقع شد؛ قیامی که پیش از آن که حسینی باشد، حسنی بود.

صلح امام حسن (علیه السلام) ضامن بقای اسلام

زندگی سراسر افتخار امام مجتبی (علیه السلام) جلوه‌های زیبا و پرشکوهی داشت. او در روز پانزدهم رمضان سال سوم هجری پا به عرصه وجود گذاشت.

هفت سال در دامن پرفیض رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از چشمه‌های زلال نبوت بهره برد. وحی الهی فکر و اندیشه او را شکل داد و اعماق جاننش را جهت‌بهره دهی به اسلام و مسلمانان آماده ساخت. سپس سی سال حوادث تلخ و شیرین بعد از رحلت پیامبر وی را از تجربه‌های گران بهره‌مند ساخت. در سال چهارم هجرت، هدایت کشتی اسلام، در سخت‌ترین موقعیت، به عهده او گذاشته شد. آن امام معصوم (علیه السلام) با کمترین آسیب و تلفات امت اسلامی را رهبری کرد، توطئه‌های بزرگ و خطرناک بنی‌امیه را نقش بر آب ساخت، مانع نابودی اسلام و برنامه‌های حیات بخش آن شد و پیش‌بینی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تحقق بخشید. بر خورد زیبای امام حسن (علیه السلام) در قصه صلح افتخار بزرگی در تاریخ اسلامی بر جای گذاشت. نویسندگان و تحلیل‌گران بسیاری به آن پرداخته و ابعاد گوناگون آن را بررسی کرده‌اند. گروهی همانند شیخ راضی آل یاسین (ره) کتابی در ۳۷۴ صفحه تدوین کرده، آن را «صلح الحسن» نامیده‌اند و جمعی نیز در صفحات بیشتر یا کمتر به ترسیم تلاش‌های این سرور جوانان بهشت پرداختند.

بیعت با امام مجتبی (علیه السلام)

بیعت یکپارچه مردم کوفه و نمایندگان قبیله‌های مختلف در مسجد کوفه در روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت بعد از شهادت مولی‌الموحدين (علیه السلام) وحشت‌بزرگی در دل معاویه و حاکمان شام پدید آورد. آنان احساس کردند توطئه ترور آن بزرگمرد به طرفداران اهل بیت عصمت و طهارت عزمی راسخ‌تر بخشید و آنان را در استمرار راه خویش مصمم‌تر ساخت.

توطئه‌های معاویه

معاویه، با شنیدن اخبار فوق، یاران و نزدیکان خویش همچون عمرو عاص، قیس بن اشعث، ولید بن عقبه و عتبۀ بن ابی‌سفیان و ... را فرا خواند، نشستی تشکیل داد و درباره چگونگی برخورد با حکومت تازه پای امام حسن (علیه السلام) و براندازی آن با آنان به مشورت پرداخت او گفت: چنانچه اندیشه‌ای اساسی جهت براندازی حکومت علوی نکنید، برای همیشه با تهدید مواجه خواهیم بود. پس از سخنان معاویه شورا برگزار شد. رهاورد این نشست تصمیم‌های زیر بود که بتدریج جامه عمل پوشید:

۱- فرستادن جاسوس جهت اغتشاش و آشوب و ایجاد ناامنی.

۲- تطمیع و تهدید نیروهای ارشد نظامی و لشکریان امام مجتبی (علیه السلام) مانند عبیدالله بن عباس و قیس بن سعد.

۳- ارسال گشتی‌های رزمی در اکیپ‌های کوچک و بزرگ جهت ضربه زدن و ایجاد رعب و وحشت در مرزهای حکومت علوی مانند حمله به بسر بن ارطاة و کشتن دو فرزند کوچک عبیدالله بن عباس به نام‌های عبدالرحمان و قثم در شهرهای یمن یا مکه،

۴- شایعه صلح قبل از تحقق آن و تبلیغات گسترده در این زمینه.

۵- انتشار شایعه‌های بی‌اساس چون کشته شدن قیس بن سعد بن عباد و افراد دیگر،

۶- شایعه پناهندگی بعضی از شخصیت‌های سیاسی، نظامی حکومت امام حسن مجتبی،

- ۷- جنگ روانی تمام عیار علیه کارگزاران صالح و متعهد و دلسوز آن حضرت در شهرهای مختلف.
- ۸- فعال شدن ستون پنجم و نیروهای وابسته اموی و افراد ناراضی در شهرهای کوفه، کربلا، بغداد، مکه، مدینه.

انگیزه‌های صلح

توطئه‌های فوق سبب شد تا حکومت تازه نفس امام مجتبی (علیه السلام) گرفتار مقابله و برخورد با آنان گردد، از برنامه ریزهای دراز مدت و جابجایی نیروهای خسته و ناتوان و غیر علاقه‌مند منصرف شود و نتواند شالوده محکمی را پی‌ریزی کند. از سوی دیگر، طولانی شدن معرکه صفین به مدت هیجده ماه و کشته شدن حدود ۷۰ هزار تن در لیلۀ الهیر و فقدان نیروهای ارزشمند و صحابه بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند عمار یاسر، هاشم مرقال، ثابت بن قیس، ذوالشهادتین و ...، که سابقه‌ای درخشان در تاریخ اسلام داشتند، و از همه مهمتر شهادت امیر مؤمنان در فرو پاشی شیرازه حکومت تاثیر بسزا داشت.

مورخان گفته‌اند: ۳۶ تن از رزمندگان غزوه بدر، که آخرین ستارگان تابناک ایمان و عقیده از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، در نبردهای جمل، نهروان و صفین به شهادت رسیدند که ضربه‌ای کوبنده بر پیکر لشگریان عراق بود.

امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: سوگند به خدا، من حکومت و خلافت را تسلیم معاویه نکردم، مگر بدان سبب که یارانی برای نبرد با او نیافتم. چنانچه همراهانی می‌داشتم، شب و روز با وی (معاویه) جنگ می‌کردم و (آنقدر) به نبرد علیه او ادامه می‌دادم تا خداوند بین ما حکم کند.

سبط اکبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان می‌دید که جنگ شروع شود، به شکست نظامیان عراق می‌انجامد و معاویه بدین بهانه همه‌دوستان اهل بیت (علیه السلام) را خواهد کشت. از اینرو فرمودند:

انی خشیت ان یجث المسلمون عن وجه الارض فاردت ان یکون للدين ناعی

من ترسیدم ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود، خواستم، برای پاسداری و حفاظت از دین، نگاهبانی باقی بماند. و در جای دیگر فرمودند:

فصالحت بقیا علی شیعتنا خاصه من القتل، فرایت دفع هذه الحروب الی یوم ما فان الله کل یوم هو فی شان

حفاظت شیعه از نابودی و کشته شدن، مرا ناگزیر به مصالحه ساخت. پس مناسب دیدم جنگ را به روزی دیگر واگذارم. تکلیف انسان بر اساس اوامر الهی هر روز به گونه‌ای است و باید آن را انجام دهد.

پی‌نوشت ها:

- ۱- بحار ج ۴۳ ص ۳۳۸.
- ۲- مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۱۹ فصل مکارم اخلاق امام حسن (علیه السلام).
- ۳- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۳۳۱ از امالی صدوق.
- ۴- در نهاییه گوید: «ستل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ای الاعمال افضل فقال: احمزها» ای اشدّها.
- ۵- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۳۳۹، مناقب ج ۴ ص ۱۴ باب مکارم اخلاقه.
- ۶- مناقب ج ۴ ص ۱۴ فصل مکارم اخلاق آن حضرت .
- ۷- مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۶۹.
- ۸- بحار ج ۴۳ ص ۳۳۲.

منابع:

۱. پایگاه حوزه
۲. پایگاه بلاغ
۳. خاندان وحی، سید علی اکبر قریشی، صص ۳۲۴ - ۳۱۹
۴. صلح امام حسن (علیه السلام) ضامن بقای اسلام، احمد زمانی
۵. اندیشه حکومت دینی، ج ۱ صص ۵۰۲ - ۴۹۵
۶. ماهنامه کوثر
۷. ماهنامه گلبرگ